

نهایند در آینه‌ی «باورها»

از: میترا دهفولی

اشاره:

سرکار خانم میترا دهفولی - همشهری ساکن تهران - دارای مدرک کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، با استفاده از خاطرات مسن‌ترها، بخشی از مراسم عقد و ازدواج و اشعار محلی مربوط به آن مراسم را در سال‌های گذشته‌ی شهر و روستای نهایند برای فصل‌نامه ارسال کرده‌اند که ضمن تشکر از ایشان آن‌ها را به نظر خوانندگان گرامی می‌رسانیم. بدیهی است مراسم عقد و ازدواج امروز همشهریان در شهر و روستاها از این قواعد و رسوم سنتی محلی به تدریج فاصله گرفته و به فرا محلی و ملی نزدیک شده است.

این گزارش با پاورقی‌های تکمیلی جناب آقای کرم‌خدا امینیان همراه گردید که بدین وسیله از ایشان سپاس‌گزاری می‌شود.

«فرهنگان»

خواستگاری

شخصی از آشنایان خانواده‌ی عروس یا داماد که مورد اطمینان نیز بود برای خواستگاری به خانه‌ی عروس می‌رفت و بعد از گرفتن جواب مثبت از طرف خانواده‌ی عروس به خانه‌ی داماد مراجعه می‌کرد و موافقت خانواده‌ی عروس را ابلاغ می‌نمود. آن‌گاه در شبی معین بزرگان فامیل داماد به خانه‌ی عروس می‌رفتند و قرارداد ازدواج^۱ را می‌نوشتند.

۱- قرارداد ازدواج: توافقات بین دو خانواده‌ی عروس و داماد بر روی دو نسخه کاغذ نوشته می‌شد و به امضای شهود که از بستگان نزدیک بودند می‌رسید و یک نسخه به پدر داماد و یک نسخه به پدر

مفاد قرارداد ازدواج مبنی بر تعیین مهریه ، خرج یک شبه (مقدار پولی که پدر داماد برای شام عروسی به پدر عروس می داد.) مقدار معینی طلا طبق توافق طرفین ، مقدار معینی شیربها (پولی که پدر داماد برای خرید لوازم منزل به خانواده‌ی عروس می داد.) و خلعت (پارچه‌ها و لباس‌هایی که برای بزرگان فامیل عروس از طرف داماد خریداری می‌شد.) بود. در این شب ، روز نامزدی هم معین می‌شد .

نامزدی

روز نامزدی، خانواده‌ی داماد، یک قواره چادر نبریده‌ی سفید ، یک حلقه انگشتری طلا و یک کله قند را که از قبل تهیه کرده بودند به اتفاق اقوام نزدیک به خانه‌ی عروس می‌بردند. سپس یک زن نسبتاً سال‌خورده از فامیل داماد (مادر- خواهر - عمه یا خاله) که «یک عقده» باشد (یعنی یک بار بیش‌تر ازدواج نکرده باشد و الزاماً شوهرش نیز در قید حیات باشد) بلند می‌شد و انگشتری را در انگشت عروس می‌نمود .

سپس چند دختر دم بخت ، چادر سفید نبریده را روی سر عروس می‌گرفتند تا آن زن مسن با ضربه‌ی قند شکن، نوک کله قند را جدا کند و کسانی که از ابتدا به نظاره ایستاده بودند ، نوک کله قند را می‌ربودند تا با تحویل دادن آن به داماد پولی یا هدیه‌ای به عنوان شیرینی از وی دریافت نمایند.

آن‌گاه میوه یا شیرینی و چای بین فامیل تقسیم می‌شد و همه به پایکوبی دست‌افشانی و شادمانی می‌پرداختند . سپس در غروب آفتاب خداحافظی می‌کردند و هر یک به منزل خویش می‌رفتند . جشن نامزدی معمولاً بعد از ظهرها برپا می‌شد.

عروس داده می‌شد. البته در زمان‌های بسیار دور این قرارداد صورت شفاهی داشت و قول و سخن طرفین محترم و به منزله‌ی سند و امضا بود.

بعد از نامزدی

در ایام گذشته گاہ داماد و عروس حتی تا روز عروسی نیز یکدیگر را نمی دیدند و اگر بعد از نامزدی، داماد قصد می کرد به خانہی عروس خانم برود، فقط برای زمان محدودی به خانہی عروس می رفت. ضمن این کہ باید از قبل موافقت پدر و برادران عروس را جلب می کرد. اگر داماد می خواست کہ بعد از نامزدی به خانہی عروس خانم برود لازم بود کہ با دستاویز^۱ برود و هیچ گاہ دست خالی به خانہ عروس نمی رفت.

رسم چلؤنه:

(پاییزونہ - بہارونہ - عیدونہ) اگر فاصلہی بین نامزدی تا عروسی زیاد می شد، در روزهای خاصی از سال باید خانوادہی داماد برای عروس چیزهایی ببرند کہ در ذیل به آن‌ها اشارہ خواهد شد.

شب چلہ (یلدا):

یکی دو روز مانده بہ شب چلہ خانوادہی داماد چیزهایی را کہ بہ زبان محلی چلؤنه نامیدہ می شد با سینی بزرگی کہ طوق^۲ نام داشت و با تور قرمز تزیین می شد بہ خانہی عروس می بردند. محتوای طوق عبارت بود از: مغز بادام، انار، تخمہ، گندم، شاهدانہ، کشمش و مانند آن‌ها.

۱- دستاویز: رسمی بود کہ داماد بعد از نامزدی با گوشت یا میوہ و شیرینی و یا لباس بہ خانہی عروس برود و دست خالی نباشد.

۲- طوق: (گوشی نہاوندی طَبَق) چوب مستطیلی شکل لہ دار کہ اجناس را روی آن می چینند و با تور قرمز تزیین می کردند و بہ تزیین شدہی آن خنچہ می گفتند (= خوانچہ).

پایزنه:

در فصل پاییز خانواده‌ی داماد هدایایی از محصولات متناسب با این فصل از جمله میوه، گردو، انگور، کشمش و نخودچی برای عروس خود می‌برند.

بهارونه:

در فصل بهار، البته ماه آخر بهار خانواده‌ی داماد برای عروس بهارونه که عبارت‌بود از خیار، آلبالو، زردآلو و چیزهایی دیگر از این‌گونه می‌برند.

عیدته:

در گذشته خانواده‌ی داماد برای عیدی دادن به عروس خود طوق‌هایی را که در آن لباس برای عروس، برنج (خام)، روغن، قند، کلوا، حلواگردویی و قند و چای چیده شده و با تور قرمز زینت داده بودند، همراه با ساز و دهل و خواندن اشعار محلی و کیل زدن به خانه عروس می‌بردند و به عروس عیدی می‌دادند.

مراسم قبل از عروسی

خانواده‌ی داماد یک هفته به عروسی مانده گوشت یا گوسفند، برنج، روغن و پولی را که بابت خرج در قرارداد ازدواج تعیین شده‌بود به خانه‌ی عروس می‌آوردند و پدر عروس مقداری از پول را به عنوان ته‌کیسه پس می‌داد. در قدیم مردم معتقد بودند ته‌کیسه موجب خیر و برکت است و حتماً باید مقدار کمی از پول را خانواده‌ی عروس پس دهند.

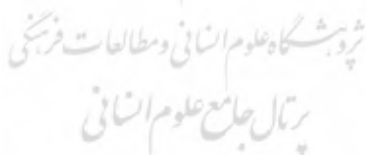
فرمای آن روز خانواده‌ی عروس و داماد برای خرید عروسی به بازار می‌رفتند. خانواده‌ی داماد طلا، لباس عروس (چادر، پیراهن، کفش و شلوار)، و مواد غذایی عروسی را همراه با نقل و شیرینی می‌خرید و پدر عروس نیز برای داماد لباس (لنگ، پیراهن و شلوار) خریداری می‌نمود و به اتفاق از بازار بر می‌گشتند. آن‌گاه خانواده‌ی

عروس لباس داماد و سایر لوازم خریداری شده را با خود به خانه می بردند و مابقی توسط خانوادہی داماد به خانہ منتقل می شد.

یک روز مانده بہ عروسی، خانوادہی داماد لباس عروس را بہ ہمراہ طلای خریداری شدہ، قند و چای و حنا در طوق چیدہ و با تور قرمز تزیین می کردند و روی سر طبق کش می گذاشتند و بہ خانہ عروس می بردند. خانوادہی عروس نیز اسفند دود می کردند و از خانہی عروس، اقوام عروس و داماد لباس داماد و اثاثیہی تہیہ شدہی منزل (جہیزیہ) را کہ قبلاً سیاہ شدہ (یعنی صورت اجناس این جہیزیہ نوشتہ شدہ و شہودی از خانوادہی داماد و عروس آن را امضا کردہ بودند.) در طوق ہا می گذاشتند و تزیین می کردند و بہ خانہ داماد می بردند و در راہ، بہ دست زدن و کِل کشیدن و پای کوبی و شعرخوانی می پرداختند.

رسم جاہل نشو^۴

یک شب قبل از حنابندان، دوستان و فامیل کہ از ہمسالان داماد بودند بہ خانہی داماد می آمدند و بہ دست زدن و پای کوبی و شادی می پرداختند و با شادمانی بہ پیشواز عروسی می رفتند.



مراسم شب حنابندان

الف - حنابندان در خانہی عروس

خانوادہی عروس حنایی را کہ خانوادہی داماد برای آن ہا می آوردند با آب مخلوط می کردند و بر دست عروس می کشیدند و بستگان عروس ہر کدام کمی از آن حنا را از

۱- جاہل بہ گویش نہاوندی بہ معنی جوان است. این کلمہ گاہی بہ صورت مترادف و برای این کہ گفتار و رفتار جوانی را قابل تحمل و سزاوار بخشیدن جلوه دهند بہ کار می رود. این مراسم در واقع اولین جلسہی جشن و سرور غیررسمی و بدون تکلف جوانان قوم و خویش و دوستان داماد در منزل داماد است. بہ بیان دیگر این جشن آخرین دورہی تجرد بود، تا داماد خود را برای زندگی جدید آماده کند.

سر عروس برمی داشتند (عروس در قدیم حنا را روی سر می گرداند تا مدعویین از حنا بردارند) و دست‌های خودشان را با حنا زینت می دادند به طوری که گودی کف دست و ناخن‌های دست حنایی می شد.

ب- حنابندان در خانه‌ی داماد

خانواده‌ی داماد نیز بعد از صرف شام در منزل خودشان داماد را به همراه دوستان جوانش به حمام می فرستادند و بعد از این که داماد از حمام بیرون می آمد اسفند برایش دود می کردند و اشعاری به زبان محلی برایش می خواندند و با صلوات به منزل می بردند. از جمله می گفتند: شا داماد رفته و حمام و اثاث و سلسله.....
آن گاه در منزل دست و پای داماد را حنا می بستند و به پای کوبی و شعر خوانی می پرداختند. ضمناً اقوام داماد نیز دست خود را حنا می بستند.

رسم داماد گردو (گرداندن یا گردش دادن داماد)

بعد از ظهر قبل از شب عروسی دوستان و مردان فامیل داماد، داماد را با ساز و دهل به محل بلندی در شهر می بردند و در بین راه با شادی و هلهله داماد را همراهی می نمودند. در گذشته بیش تر برای «داماد گردو»، داماد را به محلی به نام چقا^۱ (تپه‌ی بلندی در شهرستان نهاوند) می بردند و در همین زمان، زنان در خانه‌ی داماد مشغول بستن تخت می شدند. بدین ترتیب که تخت چوبی را در حیاط خانه‌ی داماد می گذاشتند و سبزه و اسفند و منقل آتش آماده می کردند تا هنگامی که داماد بر می گردد روی تخت بنشیند.

۱- در مراسم داماد گردان الزاماً داماد را به تپه‌ی چقا نمی بردند. بلکه او را به باغ‌های مصفا‌ی اطراف شهر نیز می بردند. در خلال همین گردش بود که یکی دو نفر از دوستان متأهل داماد، راز و رمز زندگی زناشویی و همسر داری و زندگی موفق را برای او بازگو می کردند. بعضی به شوخی می گفتند: داماد را در همین دو سه ساعت نگه دارید که فرار نکند! همین قدر که امشب بگذرد، دیگر به هیچ وجه نخواهد گریخت.

در بدو ورود، مادر با اسفند دود به پیشواز داماد می‌رفت و با کشیدن کیل داماد را به حیاط می‌آوردند و روی تخت بر صندلی می‌نشاندند.

در همین وقت اقوام نزدیک داماد به عنوان پاتختی مبلغی پول به داماد هدیه می‌دادند و اگر کسی هدیه نمی‌داد افراد طنزگوی فامیل به آرامی و شوخی با ترکه (چوب ترنازک) به او می‌زدند و به وی یادآور می‌شدند که پول پاتختی را بدهد.

مادر و خواهر و فامیل نزدیک داماد دور تخت می‌ایستادند و برای داماد اشعاری به زبان محلی می‌خواندند و کف می‌زدند.

ضمن این مراسم پسر بچه شیرخواره‌ای را به بغل داماد می‌گذاشتند به این نیت که اولین فرزند او پسر باشد. اگر پدر یا مادر یا یکی از بستگان داماد در قید حیات نبودند، داماد در آن حال که روی صندلی و بر سر تخت نشسته بود گریه می‌کرد و اقوام نزدیک و محارم او را می‌بوسیدند.

روز عروسی در خانه‌ی عروس

صبح روز عروسی در خانه‌ی عروس خانم، همه در تدارک عروسی و به کار مشغول بودند. صبح زود چند زن از اقوام نزدیک عروس، عروس را به حمام می‌بردند و به هنگام مراجعت، مادر عروس و بقیه زنان با اسفند و کیل از او استقبال می‌کردند.

در قدیم آرایشگر زنان به طور سیار به خانه‌ها می‌آمدند و زنان را آرایش می‌کردند. در گویش نهایندی به آنها «بن‌ناز» = بند انداز می‌گفتند. در این مراسم آرایشگر به خانه‌ی عروس می‌آمد و موی عروس را تا بالای ابرویش کوتاه می‌کرد که نام آن چتر بود و موی بغل گوش عروس را نیز تا زیر گوش کوتاه می‌نمود که نام آن «قو» بود و

موی پشت سر را به صورت بلند می گذاشتند و می بافتند و به جشن و پای کوبی می پرداختند تا خانواده‌ی داماد بیایند.

رسم مبارکبا (مبارکباد)

بعد از ظهر عروسی، مادر و خواهران داماد، همراه فامیل نزدیک برای گفتن مبارکباد به خانه‌ی عروس می رفتند^۱ و هنگام ورود آن‌ها هر دو خانواده کیل می کشیدند و مادر عروس اسفند دود می کرد و به استقبال میهمانان می آمد. بعد از نیم ساعت فامیل داماد خداحافظی می کردند و به خانه داماد می رفتند^۲.

کمی بعد خانواده‌ی عروس نیز برای گفتن مبارکباد به خانه‌ی داماد می رفتند و خانواده‌ی داماد با اسفند و کیل به پیشواز آن‌ها می پرداختند. خانواده‌ی عروس نیز چند دقیقه‌ای می نشستند و بعد از صرف چای به خانه‌ی عروس مراجعت می کردند.

بعد از ظهر شب عروسی، اقوام خیلی دور یا همسایه‌هایی که به عروسی دعوت نشده بودند به عروسی می آمدند و برای کسانی که به عروسی دعوت شده بودند و با آن‌ها نیز آشنایی داشتند، هدیه‌ای (جوراب یا روسری و یا لباس) می بردند و ساعتی در جشن و شادی شرکت می کردند و سپس به خانه خویش بر می گشتند.

رتال جامع علوم انسانی

۱- در خلال همین دیدن بود که زنان طایفه‌ی داماد یک تکه اسباب از خانه عروس می دزدیدند و به آن «دُزه» می گفتند. البته بعداً آن را پس می دادند.

۲- عصر همین روز داماد سند ازدواج را در داخل یک دستمال ابریشمی قرار می داد و به اتفاق یکی از دوستانش به منزل عروس رفته و مؤذبانه و با احترام در مقابل پدر عروس زانو زده قباله ازدواج را به او تقدیم می کرد و پدر عروس صورت داماد خود را می بوسید و آن‌ها را مرخص می کرد.

شب عروسی (عروس‌برو)

شب عروسی و مراسم مربوط به آن در گذشته در خانه‌های عروس و داماد به صورت جداگانه برگزار می‌شد. یعنی اقوام داماد در خانه‌ی داماد به جشن و سرور و صرف شام می‌پرداختند و خانواده عروس در خانه‌ی عروس.

بعد از صرف شام اقوام داماد با ساز و دهل و کیل و کف زدن به خانه‌ی عروس می‌رفتند تا عروس را به خانه‌ی داماد ببرند. داماد هم به خانه عروس می‌رفت. برادر داماد یا یکی از نزدیکان او پارچه‌ی سفیدی را که حاوی نان و پنیر و سبزی بود، به منظور برکت زندگی به کمر عروس می‌بست. در همین زمان عروس گوشه‌ی کت او را می‌گرفت و برادر داماد می‌باید مقدار پولی را به عروس می‌داد تا عروس گوشه‌ی کت را رها کند.

سپس دختران دم‌بخت به دور عروس جمع می‌شدند و اشعاری محلی را می‌خواندند. در همین موقع هر کدام (عروس یا داماد) زرنگ‌تر بودند پای خود را روی پای دیگری می‌گذاشت و معتقد بودند که هر کس پایش را زودتر روی پای دیگری بگذارد بعد از آن حرفش سراسر است و به عبارتی «حرف حرف او» می‌شود.

رسم کنیز و کلفت

در پایان جشن در خانه‌ی عروس، عروس با مادر و پدر و برادران و خواهرانش خداحافظی و روبوسی می‌کرد و به خانه داماد می‌رفت. این خداحافظی معمولاً به گریه منجر می‌شد.

در مسیر رفتن به خانه‌ی داماد، داماد یک دست عروس و برادر بزرگ عروس نیز دست دیگر عروس را می‌گرفتند و با شعر خوانی یک مداح^۱ و فرستادن صلوات و سپس

۱- در موقعی که «مداح» به خواندن شعر مدحی می‌پرداخت، مطرب‌ها به احترام ائمه‌علیهم‌السلام سکوت می‌کردند و بعد از آن ترانه‌سرایی می‌کردند. از جمله شعرهایی که توسط مداح در هر قدم خوانده می‌شد، یکی این بود:

با کوبیدن بر دهل و نواختن ساز، عروس را به خانگی داماد می بردند و در بین راه یک زن از اقوام، قرآنی را روی سر عروس و یک مرد از بستگان آینه‌ای را در مقابل صورت عروس نگاه می داشت تا به خانه داماد برسند.

چند قدم مانده به خانگی داماد، داماد دست عروس را رها می کرد و بر درخانه می ایستاد و مشتی نقل و مشتی پول بر سر عروس می ریخت^۱ و سپس دست او را می گرفت و وارد می شدند. بر در خانگی داماد، خواهر بزرگ داماد برای خوش آمدگویی می ایستاد و خود را کتیز و کلفت عروس و داماد معرفی می کرد و گاهی به شوخی به عروس و داماد می گفت: خودت کلفت مادرم و شوهرت نوکر پدرم است، عروس خانم بفرما!

سپس عروس به منزل می آمد و با اسفند و کیل از او استقبال می شد. عروس می باید سه دور به دور تختی که داماد در بعد از ظهر بر روی آن نشسته بود بچرخد و سپس وارد خانه شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اول به مدینه مصطفی را صلوات / دوم به نجف شیر خدا را صلوات / در کرب و بلا شمر لعین را لعنت / در طوس غریب الغربا را صلوات / ... که خدا گفته بر همه آیات / به دال دایره‌ی دین احمدی صلوات / ... از نمونه‌های دیگر این ایات یکی این بود:

از کوچه در آمدی و سیبم دادی / هم‌رنگ خودت سرخ و سپیدم دادی / سیبی که تو داده‌ای هنوزش دارم / در نقره گرفته و عزیزش دارم (خوانندگان محترم متوجه عامیانه بودن شعر هستند زیرا قوافی آن کاملاً درست نیست.)

۱- در بعضی محله‌های نهاوند داماد در این وقت بر بالای دری می ایستاد که عروس باید از آن وارد شود، به این نیت که همیشه سایه‌اش بر سر عروس باشد و حرفش برتر از حرف او.

در اتاق عروس ، زن مسنی از اقوام داماد که دو عقده نباشد (یک بار ازدواج کرده باشد) دست عروس را می گرفت و در دست داماد قرار می داد و به داماد می گفت : «دینِ ای دس و گردنِ ای دَس ، ایشالا وا ہم پیر بایت»^۱.

در روستاها و در بین عشایر روستایی گاهی در پایان عروسی، برادر داماد با تفنگ یک تیر هوایی شلیک می کرد و در همین زمان توسط مردان رقص مالاوی (مال آباد) انجام می شد. فردا صبح مادر عروس صبحانه عروس را می فرستاد ، شامل یک سینی بزرگ که در آن برِشتو^۲ ، تخم مرغ محلی، روغن حیوانی ، پنیر ، عسل ، نان و کلوا بود. این صبحانهی مخصوص توسط چند زن مسن از فامیل عروس به خانهی داماد برده می شد.

داما سلام (داماد سلام)

فردای عروسی ، داماد و شخصی از دوستان داماد که تازه ازدواج کرده و به عنوان برادر داما (برادر داماد) خوانده می شد به خانهی پدر عروس می آمد و دست پدر عروس را می بوسید و می نشست و بعد از صرف چای ، پدر عروس هدیه ای به داماد و مادر عروس هم هدیه ای به (برادر داما) می داد.

رسم دیننی (دیدنی)

سومین روز بعد از عروسی ، فامیل داماد و عروس به خانهی داماد می رفتند و هدایای عروسی را که معمولاً پول و یا کله قند بود به عروس و داماد می دادند. این رسم اکنون به عنوان پاتختی خوانده می شود که به زبان نہاوندی دیننی (دیدنی) نام دارد. شخصی از فامیل داماد بلند می شد و سینی بزرگی را می چرخانید و هدیه ها را جمع می کرد و

۱- دینِ این دست (عروس) به گردنِ این دست (داماد) باشد. (داماد مدیون عروس شده است.) ، ان شاء الله با هم پیر شوید.

۲- برشتو خوراکی بود از آرد ، شکر و روغن . این خوراک مخصوص عروس و زنان زائر بود.

جلو مادر داماد می گذاشت و مادر داماد آن‌ها را بر می داشت . از این زمان به بعد هر کدام از اقوام عروس و داماد یک شب به صرف شام، عروس و داماد و پدر و مادر و برادر و خواهر داماد و عروس را به عنوان پاگشُو (پاگشا) دعوت می کردند . به این منظور که پای عروس و داماد جوان به خانه‌ی آن‌ها باز شود. در این گونه ضیافت‌ها به عروس نیز هدیه‌ای می دادند که در گویش نهاوندی به آن «پائشو» گفته می شود. قبل از رفتن ، به عروس به عنوان پایشونه هدیه‌ای می دادند.

اینک به ذکر نمونه‌ای از اشعاری که به گویش نهاوندی در مناسبت‌های مختلف عقد و عروسی معمول بود ، می پردازیم:

□ برای بردن طَوَق (طَبَق) و خوانچه قبل از روز عروسی

بیاریتو بَوریتو چارکی گوشت بره ؛ آی چارکی گوشت بَرَه

(بیاورید و ببرید یک چارک گوشت بره ...)

بَنازیت شونِ شاداما تفنگ دَس نُقَرَه ؛ آی تفنگ دَس نُقَرَه

(ببندازید روی شانه‌ی داماد تفنگ دسته‌قره‌ای ...)

جُ و اُبرج بُلنی که داما رفته سرش ؛ آی که داما رفته سرش

(جان به فدای برج بلندی که داماد روی آن ایستاده ...)

بَزَنیت پوسِ گُورگه ، بَوریت خرج زَنش ، آی بَوریت خرج زَنش

(بر دهل بکوبید و خرج یک شبه را برای عروس ببرید ...)

بیاریتو بَوریتو چارکی گوشت چَپش ؛ آی چارکی گوشت چَپش

(بیاورید و ببرید یک چارک گوشت بز نر ...)

بَنازیت شونِ شاداما تفنگ تازه چکش ؛ آی تفنگ تازه چکش

(ببندازید بر دوش داماد تفنگی که تازه به بازار آمده ...)

باری آرد- باری برنج ، خَیه روغَه و سرش ؛ آی خَیه روغَه و سرش

(یک گونی آرد و یک گونی برنج ، به اضافه یک خیک روغن ...)

بَزَنیت پوسِ گُورگه ، بَوریت خرج زَنش ، آی بَوریت خرج زَنش

(بر دهل بکوبید و خرج یک شبه را برای عروس ببرید ...)

□ برای شب حنابندان

طاسی حنا ، طاسی نعناع زینو زیر دارِ چو

(کاسه‌ای حنا ، کاسه‌ای نعنای زینا زیر سقف چوبی)

دارِ چو ایونیش خیر با ، سرکیچش بازار نو

(سقف چوبی ایوانش پر خیر و برکت باشد و سرکچه‌اش بازار نو)

ما دراما ، ما دراما لِرْکِ لِرْکِ سینه‌ش

(ماه در آمد ، ماه در آمد ، سینه‌اش برق می زند - لباس براق پوشیده)

جام زرده پُر کُنیتو ، شادامامُ تشنه‌ش

(جام طلایی را از آب پر کنید که دامادمان تشنه است.)

حنا وَنُونِ امشو ، شادی زَنُونِ امشو

(امشب حنابندان است و شادی کردن زنان)

چپ زنید ، شادی کنید ، عروس بیرون امشو

(دست بزنید و شادی کنید که امشب عروس را می برند)

□ در مراسم دامادگردان

تختی بسیم تختی بسیم ، دورِ تختم خالیته ؛ آی دورِ تختم خالیته

(تختی در حیاط خانه آماده کرده‌ایم ؛ اطراف آن خالی است...)

خوار شادی کُنیتو معجرش مُرواریه ؛ آی معجرش مُرواریه

(خواهران داماد شادی کنید ، زیرا کنگره‌های تخت داماد از مروارید است...)

تختی بسیم ، تختی بسیم ، تختم پیوسیه ، آی تختم پیوسیه

(تختی در حیاط خانه آماده کرده‌ایم ، تختی به هم پیوسته و بزرگ...)

ای عروسیم ، ای عروسیم اسمُ اُ گلدسینه ؛ آی اسمُ اُ گلدسینه

(اسم عروس من گلدسته است...)

شاداما رفته و شکار ، تیری ناخته بلبلی ؛ آی تیری ناخته بلبلی

(داماد به شکار رفته و به بلبلی تیر انداخته...)

بُردش خونه خسیرنِش دینِش دینِش دسته‌گلی ؛ آی دینِش دسته‌گلی

(آن بلبلی را به خانه‌ی پدر و مادر عروس برد و آن‌ها در عوض به او دسته‌گلی دادند...)

□ شب عروسی

اَسَيُومُ اَسَيُومُ چار چار اوشِ ميا ؛ آي چار چار اوشِ ميا
(آسياب‌های آبی ما مرتباً آب از آن‌ها جاری است ...)

مَ وِ قُرْنِ شاداما ، سرِ شامِ خوشِ ميا ؛ آي سرِ شامِ خوشِ ميا^{۱۶}
(من به قربان دامادی که سر سفره‌ی شام خوابش می‌آید...)

زيره کُفُوم ، زيره بِخْتَمِ کُزْتِ زيره وِم نِشيس ؛ آي کُزْتِ زيره وِم نِشيس
(زیره را کوبیدم ، زیره را غریبال کردم ، زیره‌ی کوبیده روی لباس ریخته شد...)

شاداما اَدِر دِراما ، سر تا پا کُل وِم نِشيس ؛ آي سر تا پا کُل وِم نِشيس
(داماد از در وارد شد و من شاد شدم گویی مرا گلباران کرده‌اند...)

قلاکيه قلاکيه صيا سازی اَش ميا ؛ آي صيا سازی اَش ميا
(این خانه‌ی کیست که صدای ساز و دهل از آن به گوش می‌رسد...)

قلا که ميرزا برار که زَنش و ناز ميا ؛ آي زَنش و ناز ميا
(خانه‌ی برادرم است که به آن جا عروس می‌آورند و عروس با ناز و متانت می‌آید ... سابقاً در نهادن به برادر بزرگ «میرزا» می‌گفتند.)

قلاکيه قلاکيه اَجْرش نظاميه ؛ آي اَجْرش نظاميه
(این خانه‌ی کیست که از آجر نظامی نوعی آجر بزرگ، چیده شده ... در گذشته خانه‌های از خشت بود.)

قلا که ميرزا برار که عزيز گراميه ؛ آي که عزيز گراميه
(این خانه‌ی برادر بزرگم است که بسیار عزیز است ...)

پرتال جامع علوم انسانی
مطالعات فرهنگی

□ حمام رفتن داماد

شاداما رفته وِ حَمَمِ وَا بَجای پادشا ؛ آي وَا بَجای پادشا
(داماد به حمام رفته است و شاهزاده‌ها او را همراهی می‌کنند...)

کيشنِ مَخْمَلِ پييزيت ، سنگِ پاشِ گویِ طلا ، آي سنگِ پاشِ گویِ طلا
(لیف حمام داماد را از مخمل بدوزید و سنگ پای او را از گوی طلا ...)

حمومي وِرتِ بَسازِمِ چیِ حمومِ پادشا ؛ آي چیِ حمومِ پادشا
(حمامی برای تدارک بینم مانند حمام پادشاه ... منظور قرق کردن حمام بود.)

۱- یا : عروس ما بچه ساله ، سر شیو خوش ميا.

(عروس ما کم سن و سال است و از اول شب او را خواب می‌گیرد.)

اوش اَمَکَہ بپارم ، خَشْتِش اَمام رضا ؛ آی خَشْتِش اَمام رضا
(آبش را از مکه و آجرش را از حرم امام رضا (ع) می آورم ...)

□ برای داماد

ای داماد داماد داما ،

اَبَسِ کہ رفت و آما

اَسُخَنِ پاش دراما !

(این داماد ، بله این داماد از بس آمد و رفت کرد و مایوس نشد تا سرانجام خانواده‌ی عروس رضایت دادند . هرچند استخوان‌های پایش در این ماجرا مجروح شد.)

□ به مزاح در حق عروس

عروس آما و بُنم

لرزه آورد و جَنَم !

(عروس به خانه‌ام وارد شد و ترس و لرز به جانم انداخت !)

□ برای مادر داماد :

مَش ... (مثلاً طویبا) مَشِ طویبا خونِت اَنو بکو ؛ آی خونِت اَنو بکو

(ای مادر داماد خانه‌ات را کاه گل کن که دارد عروس می آید...)

ای عروسیت نو عروسه ، لَنج و پَنج تو واش نکو ؛ آی لَنج و پَنج تو واش نکو

(این عروس تو جوان و کم سن و سال است ، با اولج بازی نکن ...)

□ برای عروس و مادر شوهر

عروس نگیرو ، عروس نگیرو اینجه اَنجو پیتَر ؛ آی اینجه اَنجو پیتَر

(خطاب به عروس : گریه نکن ، عروس اینجا (خانه‌ی شوهر) از آن‌جا (خانه‌ی پدر) بهتر است ...)

ای خَسیری که تو داری اَشکر شیرین تر ؛ آی اَشکر شیرین تر

(این مادر شوهری که تو داری از شکر شیرین تر و خوش خلق تر است ...)

□ در تمجید از داماد

تیلی ایلا تیلی اَلا ، تیلی مینجا سبز تر ؛ آی تیلی مینجا سبز تر

(گلی این طرف است و گلی آن طرف ، ولی گل وسطی سبزتر و زیباتر است ...)

آمین ای سه برارم شاداما عزیزتر ، آی شاداما عزیزتر
(از میان این سه گل ، داماد از همه عزیزتر است...)

□ برای بردن عروس

مَش ... (خطاب به مادر عروس ، مثلاً لایلا) مَش لایلا لویی مخمل و سرت ، آی لویی مخمل و سرت

(ای مادر عروس مخمل بر سر بینداز و خوشحال باش ...)

ای همه سوار - پیا و انتظار دخترت ، آی و انتظار دخترت

(این همه سورا و پیاده برای بردن دخترت در انتظارند...)

انار نَشکَر انار نَشکَر کئی ایما انار خوریم ، آی کئی ایما انار خوریم
(انار را پاره نکنید و میوه نیارید ، زیرا میل ما به خوردن انار نیست ...)

اسبِکَن زین کُنیتو ایما میل رفتنیم؛ آی ایما میل رفتنیم

(اسب عروسی را زین کنید که عجله داریم و میل رفتن داریم...)

ما دراما ما دراما ، دل داما هه هوس ، آی دل داما هه هوس

(ماه در آمد ، ماه در آمد و دل داماد هوای دیدن عروس را دارد...)

دل دامانه نَشکَنیت کِوکی دار در قفس ؛ آی کِوکی دار در قفس

(دل داماد را نشکنید زیرا کبکی در قفس سینه دارد ... عاشق است...)

دَر واکُ ، دَر واکُ ، میشکنیم دروازه نه ؛ آی میشکنیم دروازه نه

(در را باز کن ، در را باز کن و گرنه در را می شکنیم!)

شیلپ شیلپ اسب داما آورده شاهزاده نه ؛ آی آورده شاهزاده نه

(این صدای پای اسب داماد است که از آوردن شاهزاده خانم عروس خبر می دهد.)

xxx

اسب کیه ، اسب کیه ، پشت مالیم مچَر ؛ آی پشت مالیم مچَر

(اسب کیست که پشت خانام در حرکت است ...)

اسبِکِه میرزا برار زن و باو مور ؛ آی زن و باو مور

(این اسب برادرم است که عروس را به خانه ی پدر داماد می برد...)

بیا بنازیم بیا بنازیم قالیا و لا و لا ، آی قالیا و لا و لا

(بیاید همه جا را فرش پهن کنیم ...)

کی بنیشنه ، کی ویریسنه ، شاداما خنجر طلا ، آی شاداما خنجر طلا

(چه کسی بهتر از داماد روی این فرش‌ها بنشیند و برخیزد... دامادی که خنجرش طلاست یعنی خیلی تجمل دارد.)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی